

بررسی های تاریخی و داوری های اخلاقی

پدید آورنده: سید علیرضا واسعی

تاریخ طبقه بندی علوم، هر جا را به خود اختصاص دهد و در اذهان عامه و خاصه، هر درجه از اعتبار را بیابد، در اینکه عمده ترین کار ویژه آن پرداختن به زندگی آدمیان گذشته است، کسی تردید نمی کند. تاریخ گرچه به حکم پرداختن به پدیده ای غیر انسانی زمانمند، از حوزه زندگی آدمی خارج می شود و قسمی ویژه را پدید می آورد که می توان بر آن نام «تاریخ غیر انسانی» نهاد، اما فقط حجم اندکی از مطالعات آن چنین است، چون تاریخ زمین، تاریخ دریاها، تاریخ جنگل ها، تاریخ معادن، تاریخ صنایع و... که البته گاه برخی از این پدیده ها نیز در پیوند با انسان تاریخی می یابند، مثل تاریخ صنایع و تاریخ علوم که نقش آشکار و مؤثر آدمیان در آنها به آنان معنا می بخشد، اما قسم عظیم تاریخ، انسانی است و غرض اصلی در آن، کاوش در پیشینه حیات جمعی یا فردی آدمیان و تعامل و تقابل جوامع با یک دیگر و جریان های حاکم بر آنهاست.

تاریخ انسانی در نگاه کلان خود، به دو حوزه متمایز طبقه بندی می شود؛ هر چند این دغدغه به جاست که آیا بر هر دوی آنها می توان نام تاریخ نهاد یا باید نام دیگری برای آن جست و جو کرد؟ چنان که آمد، گاه موضوع اصلی مطالعاتی، پیشینه حیات فردی است و کاوش گر در پی یافتن اطلاعات و آگاهی هایی از شخص و روش زیستی است و می کوشد تا زندگی انسانی را در فضای محدود زندگی اش نشان دهد، و گاه موضوع مطالعاتی، دامنه گسترده تری یافته، جامعه و هویت جمعی به پژوهش گرفته شده، افراد انسانی به عنوان جزء و عنصری از آن مورد توجه قرار می گیرند.

در این نگاه، شخصیت و نقش انسانی مطرح می گردد که البته این حوزه خود به شاخه های متعددی تقسیم می شود؛ مطالعات دسته اول با عناوین «سیره»، «زندگی نامه» و «تراجم» شناسایی می شوند و دسته دوم بیشتر به «تاریخ» شناخته شده است. در دسته اول نشان داده می شود که یک انسان معین و البته شناخته شده و متمایز، به هر دلیل و علتی که باشد، در کجا و چگونه زیسته؛ چه مراحل را پشت سر گذاشته؛ چه رفتارهایی در مواجهه با خانواده یا جامعه خود داشته و نیز باورها و انگیزه های او که موجب نهادینه شدن رفتاری در او گردیده، چه بوده است؟ و...

بی گمان این دسته از فعالیت های علمی و پژوهش های مردمی می توانند در مطالعات دسته دوم هم نقش آفرین باشند، اما دسته دوم، گونه دیگری از مطالعه و نگرش مطرح است که بیش ترین گفت و گوها درباره آن مطرح است و در این مقاله، به گوشه ای از آن می پردازیم.

تاریخ و اخلاق

یکی از بحث های جدی در حوزه تاریخ انسان است؛ به این معنا که مورخ در مقام تصویر یک دوره تاریخی که لاجرم نقش آفرینی فرد یا افرادی در آن، موجب برجستگی آن دوره می گردد، چه میزان می تواند وارد زندگی خصوصی آنها شده، به نقد و بررسی آن پردازد؛ به تعبیر دیگر، آیا مورخ مجاز است در بررسی تاریخ، به داوری اخلاقی چهره های تاریخی پردازد یا خیر؟ آیا مورخ می تواند درباره چنگیز خان مغول، شاه اسماعیل صفوی، آقای محمد خان قاجار، محمد رضا پهلوی یا چهره های دیگری چون عمر بن عبدالعزیز، مأمون عباسی، شاه صفی و... اظهار نظر اخلاقی داشته باشد و نشان دهد که اینان در زندگی شخصی در ارتباط با خانواده خود چگونه رفتار کرده، در عمل به چه چیزهایی پای بندی داشته اند؟

این پرسش در آغاز، بدیهی تر و سطحی تر از آن به نظر می رسد که بخواهد اندیشه ای را به خود مشغول دارد و تأملی را طلب کند، اما واشکافی جوانب، این پرسش را با تردیدهایی رو به رو می سازد که به آسانی نمی توان از آن گذشت.

البته بسیاری از کسانی که در بادی امر به چنین پرسشی پوزخندی تمسخرآمیز می زنند، کسانی هستند که هنوز به صورت روشمند وارد مطالعات تاریخ نشده، از آن تنها سرگذشت داستان واره ای را انتظار می برند که بتواند اندکی وقت فراغت آنان را پر کرده یا باورهای شکل گرفته شان را تأیید کند؛ اینان هرگز مخاطب گفتار نیستند؛ چرا که نه تنهای به چنین تأملاتی توجه نمی کنند، بلکه هیچ قاعده و قانونی را در این حوزه بر نمی تابند و انگیزه تاریخ پردازی آنان از پیش روشن، و نتایج کار نیز از آغاز تعیین شده است. اما حتی آنان که دستی در تاریخ دارند، گاه این سؤال برایشان چندان جدی و قابل پی گیری نیست و یا دست کم در مطالعات خویش برای آن سهمی آشکار نمی یابند. با این همه لازم است به بازخوانی آن روی آوریم تا بخشی از زوایای آنکه ممکن است دغدغه فکری برخی باشد، روشن گردد.

در گام نخست، بر این دانسته پای می فشریم که رویکرد و دیدگاه اخلاق و تاریخ با یکدیگر متفاوت است؛ اخلاق حوزه ای را به بحث می گیرد و تاریخ حوزه ای را، و همین تمایز دو دانش مستقل یا دو نگرش را در حوزه معرفتی پدید آورده، انتظارات بشری از هر یک جداگانه تعریف یافته است. البته تاریخ همیشه مواد خام مطالعات اخلاقی یک فرد را در خزانه خویش دارد و می تواند آن را در اختیار پردازندگانش قرار دهد؛ چنان که یک مأمور متعهد انتظامی در جامعه کنونی، با همه اطلاعاتی که از اسرار فردی و زندگی خصوصی یک فرد دارد، تنها خود را موظف به ارائه آنها به دادگاه و قاضی می داند، نه بیشتر، اما در حوزه تاریخ این سخن به راحتی پذیرفته نیست که عملکرد افراد را آن گونه که تجلی و بروز یافته، انعکاس داده، از داوری ارزشی و اخلاقی نسبت به آنها پرهیز کند. انسانی که به زندگی پیشینیان روی می کند، گویا از تاریخ بیش از هر چیز انتظار دارد، تا درباره اشخاص به داوری بپردازد، برخی را به احکام شدیدی محکوم و جرایم سنگینی برایشان در نظر بگیرد و به برخی مدال افتخار و برازندگی دهد؛ چنین نگاهی از دیرباز وجود داشته است؛ «ای. ایچ. کار» در کتاب «تاریخ چیست؟» به طرح این مسئله پرداخته می نویسد:

روزبری عقیده داشت: آنچه مردم انگلستان می خواهند در مورد ناپلئون بدانند این است که مرد خوبی بود یا نه. اکتن در مکاتبه با کرایتون (Creighton) اعلام کرد: انعطاف ناپذیری دستورهای اخلاقی رمز قدرت، تفاخر و سودمندی تاریخ است، و مدعی شد که می توان تاریخ را «داور منازعات، راهنمای سرگشتگان و پاسدار ضوابط اخلاقی که نیروهای زمینی و دینی دائم می کوبند»، قرار داد. (۱)

در ادامه «کار» به راز چنین نگاهی به اعتقاد خویش می پردازد و می گوید: اساس این طرز فکر، اعتقاد کم و بیش صوفیانه اکتن، به عینیت و برتری و واقعیات تاریخ است که ظاهراً مورخ را مکلف و محقق می سازد تا به نام تاریخ و همچون نیرویی مافوق تاریخ، درباره افرادِ سهیم در رویدادهای تاریخ، به قضاوت اخلاقی بپردازد. (۲)

وی این نگرش را نسخ شده و تمام یافته نمی داند که در تاریخ مدفون شده باشد، بلکه همچنان دارای حیات است و در اندیشه افراد جولان می دهد؛ این رویکرد به شکل های غیر منتظر، هنوز هم گاه پدیدار می گردد. پروفیسور «توین بی» تهاجم ۱۹۳۵ موسولینی به حبشه را گناه عمدی و شخصی خواند، و سر آیزایا - برلین در مقاله ای با حرارت زیاد اصرار می ورزد که مورخ موظف است، شارلمانی ناپلئون، چنگیز خان، هیتلر یا استالین را براساس کشتارهای جمعی آنان مورد داوری قرار دهد. (۳)

در این دیدگاه تلقی آن است که «تاریخ» باید آدَمیان گذشته را برای عبرت دیگران به پای میز محاکمه کشانده، به سختی تنبیه کند.

در جامعه کنونی ما، چنان که دیرباز چنین بوده است، از تاریخ جز این انتظار نمی رود؛ هم مخاطبان از کتاب ها و نوشته های تاریخی چنین می خواهند و هم آنان که در این مسیر گام نهاده، به حق یا نابحق، به نوشتن مطالب تاریخی دست زده اند، رویکردی این گونه ای دارند؛ کتاب های تاریخی ما آکنده از داوری های اخلاقی است و اگر گاه مطالب دیگری در حاشیه داوری ها آورده شود، بیشتر برای تحقق همان نتیجه گیری هاست؛ قلم زنان تاریخ قدم زنان اخلاق اند و تاریخ عرصه تفرج آنان است. این نگاه به پشتوانه دیرینگی و اصالت قوام یافته که حتی شاید طرح نگاه از منظر دیگر را در نطفه خفه سازد. حتی برای نویسندگان نیز این دغدغه وجود دارد که راستی مورخ چه وظیفه ای دارد؟ آیا به حکم دانشمندی و خردورزی و ضرورت اصلاح جامعه، نباید تاریخ را به سوی پنددهی بیشتر سوق داد؟

این سؤال اساسی تر از آن است که بتوان در ضمن یک جمله ای یا تغییر یک چهره به آن پاسخ گفت؛ ای «ایچ کار»، پس از آنکه چیزهایی از دیگران آورده بود به دیدگاه مخالف نیز نظری افکند، جملاتی را آورده که شایسته تأمل است؛ هر چند تمام چیزی نیست که به دنبال آن دست به چنین قلم فرسایی زده شد. وی می نویسد:

این تلقی را [که وظیفه مورخ داوری اخلاقی است] پروفیسور نوولز (Khowles) رد کرده است؛ نامبرده در درس گفتار آغاز استادی خود، سرزنش ماتلی (Motley) از فلیپ دوم، (اگر گناهی بتوان یافت... که وی مرتکب نشد، از آن روست که طبیعت بشر حتی در شرارت از حصول کمال عاجز است) و توصیف استابز (Stubbs) از «جان» شاه (آلوده به هر جنایتی که انسان را بی حیثیت سازد) را به منزله مواردی از داوری اخلاقی درباره افراد می شمارد که در صلاحیت مورخ نیست؛ «مورخ قاضی نیست، چه رسد قاضی جلد.» (۴)

«کار» با این سخن، به نظریه مقابل دیدگاه پیشین اشاره کرده، در ادامه استدلالی را از «کروچه» می آورد که به ادعای او در این زمینه گفتار زیبایی است؛ کروچه می گوید:

«این تهمت ها اختلافی بزرگ را نادیده می گیرد که دادگاه های ما (چه قضایی و چه اخلاقی)، دادگاه های امروزی اند و برای افراد زنده، فعال و خطرناک تعبیه شده اند، حال آنکه آنهایی دیگر پیشتر در برابر دادگاه

زمان خویش حاضر شده اند و آنها را نمی توان دوباره محکوم یا تبرئه کرد! آنان را در پیشگاه هیچ دادگاهی نمی توان مسئول دانست، زیرا در زمره گذشتگان اند و به صلح و آرامش گذشته تعلق دارند. این اشخاص تنها می توانند موضوع تاریخ باشند و فقط قضاوتی درباره آنها رواست که به روح کارشان رخنه کرده، آن را درک کنند... کسانی که به بهانه روایت کردن تاریخ، مانند دادرسان به این سو و آن سو می تازند، اینجا محکوم و آنجا تبرئه می کنند و گمان نمی برند که این مأموریت تاریخ است...، عموماً فاقد شعور تاریخی هستند». (۵)

داوری اخلاقی مورخ در نگاه «کروچه» که خود در عرصه تاریخ و فلسفه تاریخ دستی دارد، منفور شناخته شده تا آنجا که افراد صاحب نگرش را فاقد شعور می داند که در این باره صحبتی به بیان خواهد آمد، اما لازم است به نوشته «کار» از نگاهی دیگر توجه شود که نکات ارزنده دیگری بازگو می کند. وی با گذر از این مقوله، به عقیده خود، به موضوعی دشوار، ولی ثمربخش تر از داوری اخلاقی رویدادها، نهادها یا سیاست های گذشته می پردازد و می نویسد:

این ها قضاوت های مهم مورخ است و کسانی که با شور و حرارت بر محکومیت اخلاقی فرد اصرار دارند، گاهی اوقات ناآگاهانه راه گریز بسیاری گروه ها را فراهم می آورند؛ مورخ فرانسوی «لوفور» (Lefebvre) در تلاش برای بی گناه خواندن انقلاب فرانسه از بابت فجایع و خونریزی های جنگ ناپلئون، آنها را به «دیکتاتوری یک ژنرال... که خلق و خوی او... نمی توانست راحت به صلح و اعتدال تن در دهد»، منسوب می دارد. آلمانی ها امروزه خوشوقت می شوند که قضاوت اخلاقی مورخ به جای آنکه اجتماعی را که هیتلر به وجود آورد، محکوم کند، به نکوهش تبهکاری فردی او بپردازد. روس ها، انگلیسی ها، و امریکایی ها بی درنگ به کسی می پیوندند که استالین، نویل چمبرلین، یا مک کارتی را سپر بالای اعمال سوء جمعی آنها قرار دهد و به اینها حمله شخصی بیاورد. (۶)

برابر آنچه بیان شد، به نظر می رسد که پرسش تاریخ و اخلاق چندان بی پایه نیست و جا دارد تا نگاهی ویژه به آن افکنده شود؛ هر چند در نگرش پیشین مسئله تا اندازه ای وضوح یافت و هم کنونی یا صراحت بیشتری می توان درباره آن سخن گفت، اما در عین حال هم صورت مسئله با پیچیدگی هایی همراه است؛ قرابت مطالعات تاریخی با رفتارهای اخلاقی بازیگران تاریخ، خود مؤید این غموض است و گمان می رود

که با بیان جنبه‌ها و پیامدهای نگرش اخلاقی به تاریخ، دست کم به تدوین تاریخ‌های محض توصیه گردد؛ به دیگر سخن، دو دسته تاریخ‌نگاری در نظر گرفته شود و گونه علمی آن بی‌داوری اخلاقی باشد.

برابر آنچه بیان گردید، می‌توان جهاتی را برای عدم ورود مورخ به عرصه اخلاق به صورت روشن برشمرد و نشان داد که پرداختن به اخلاق با چه پیامدها و چالش‌هایی مواجه می‌گردد.

۱ - ارزش داوری اخلاقی، لزوماً بر پایه مطلق‌انگاری اخلاقیات استوار است. در اینجا از مبانی اخلاق سخن به میان نمی‌آوریم. در زندگی آدمیان گذشته که هم‌اکنون نمی‌توان با آنان گفت‌وگو کرد، ذهن‌خوانی برای کشف مبانی آنان آسان نیست و بلکه گاه ناممکن است؛ از این رو مورخ با رفتارهای افراد رو به روست و اگر به نسبت اخلاق باور شود یا همه آنچه به عنوان اخلاق انگاشته می‌شود، اخلاقی نباشد، بلکه سنت‌ها و آداب و فرهنگ‌ها افتاده‌جوامع باشد، داوری براساس معیارها و ضوابط کنونی نسبت به رفتارهای گذشتگان مشکل می‌شود.

مورخ با باورهای اخلاق‌کنون با پنداشته‌های اخلاقی روز، به گذشته می‌نگرد که هر چند نمی‌توان آن را صد در صد غیر واقعی خواند، اما در کاملاً واقعی دانستن آن به شدت تردید است. جوامع کنونی بسیاری از چیزها را اخلاقی می‌شمارند که در گذشته یا اخلاقی شمرده نمی‌شد یا حتی ضد اخلاق تلقی می‌شد. شاید ارائه نمونه‌ای از سنت‌های حاکم گذشته که در شمار اخلاقیات قرار داشت و بعدها گونه دیگری یافت، نامناسب نباشد؛ هر چند این باور را که داده‌های اخلاقی دینی برای همیشه پا بر جا و ثابت‌اند، نباید نادیده گرفت، اما اجتهادها و استنباط‌های گوناگون و فهم‌های متفاوت در عصر دین‌داری و تاریخ‌جامعه اسلامی قابل توجه است.

آنها که به تاریخ اسلام می‌پردازند، عموماً نگاهی به اوضاع اخلاقی و فرهنگی پیش از اسلام عربستان می‌افکنند و با تأکید بر انحرافات اخلاقی، به نقش تحول‌آفرین اسلام و تأثیر آن در اصلاح عرب جاهلی می‌پردازند که البته سخنی ارزشمند است، اما دانستن این مطلب نیز ضروری است که بیان ضد اخلاقی بودن عمل برخی بزرگان عرب، به حکم اینکه خمر فروشی یا خماری می‌کردند، در آنجا که پیامدهای اجتماعی منفی و نابهنجاری داشته، مطلوب است، وگرنه هرگز در شناسایی اوضاع پسندیده نیست. درباره ایران آن روز نیز مسائلی قابل یادآوری است، چون به فرض ثبوت، ازدواج با محارم نمی‌تواند به عنوان الگوی انحراف یا شهوت‌رانی تلقی شود و چند همسری شاهان ایران هم در فضایی مبتنی بر قواعد اخلاقی زمانه

خود باید بررسی شود. مورخ در چنین مقطعی، بر لبه تیز تیغی قرار گرفته که اندک بی توجهی، خطر بزرگی را متحمل یا برمی انگیزد.

نتیجه سخن آنکه برخی از چیزهایی که اخلاق به شمار می آیند، در زمان های مختلف دچار نوساناتی می گردند که داوری در مورد آنها را براساس قوانین پسینی مشکل می سازد؛ به ویژه وقتی که امر اخلاقی پیشین، به ضد اخلاق بعدی تبدیل شود؛ چنان که اخلاقیات اجتماعی که تابع مقتضیات زمانه اند، از همین زاویه قابل پی گیری اند.

۲. نسبت و رابطه اخلاق خصوصی و اخلاق جمعی و سیاسی، بحثی دیگر در وادی تاریخ و اخلاق است. آدمیان در رویارویی با زندگی، لزوماً روش و منش واحدی را بر نمی گزینند و آنچه در زندگی خصوصی آنان می گذرد، قطعاً همان گونه نیست که در زندگی جمعی آنها پشت سر گذاشته می شود. شاید به صورت اصلی کلی بتوان ادعا کرد که رفتار انسان ها در خلوت و جلوت، در جمع و جامعه و در خانه و بیرون، دو گونه است و کمتر آدمی یافت می شود که دو سطح فعالیت او از روش یگانه ای برخوردار باشد؛ جز آنان که در عالم باورها استثنایی به شمار می آیند؛ اینکه فردی در زندگی خصوصی اش بسیار عطوفت و مهربان یا سخت گیر و عصبی است، نمی تواند ملاک چنین ویژگی ای از ایشان در مواجهه با جمع و جامعه گردد؛ چنان که عکس آن نیز صادق است.

انسان ها، سطوح مختلفی از زندگی را تجربه می کنند. و به حکم قرار گرفتن در فضاهای متفاوت، رفتارهای ناهمگونی از خود بروز می دهند که گاه شگفتی آور است؛ بر این اساس، پرداختن به اخلاق انسان ها در تاریخ، همیشه پژوهش گر را با توهمی از پیش مشخص شده روبه رو می کند که گویی فردی که در خانه و خانواده از اخلاقی متعالی برخوردار است، پس در محیط اجتماعی و فعالیت های سیاسی خویش نیز چنین است و نیز انسانی که در فضای عمومی به خشم و خشونت اخلاقی شده است، در برخورد با افراد خانواده نیز چنین است؛ در حالی که واقعیت های خارجی غیر از این است.

این داستان مشهور است که ناپلئون که در نگاه مردم شخصیتی ترسناک بود، در خانه از همسر خویش به شدت می ترسید؛ در جامعه کنونی ما نیز چنین ناهمگونی اخلاق خصوصی و اجتماعی، آشکارا به چشم می آید و گذری اجمالی بر زندگی حاضران، نمونه ای از روش حیات اخلاقی همگان است و سپری شدن زمان و تاریخی شدن اشخاص، در این طبیعت تأثیر فاحش ندارد.

همگون‌انگاری اخلاق خصوصی و اجتماعی، به تیره یا متهم ساختن افراد می‌انجامد و یا به نسبت‌های ناروا و بی‌پایه منجر می‌گردد. مورخ وقتی به اخلاق خصوصی افراد توجه کرده، رازهای زندگی آنان را مکشوف می‌سازد. چنین می‌پندارد که این انسان، در زندگی جمعی و فعالیت‌های اجتماعی خود نیز چنین است و بی‌آنکه به کشف واقعیات رفتاری او بکوشد، به تعمیم یافته خود می‌پردازد و این خطا، گاه در ذهن او «تحلیل تاریخ» به معنای «تاریخ تحلیلی» که دو معنای متفاوت دارند، نام می‌گیرد که در ادامه به توضیح آن پرداخته می‌شود.

۳. القای ذهنیت تحلیلی بر توصیف و گزارش واقعی، مشکل دیگر تاریخ و اخلاق است؛ تاریخ در پی چیست و مورخ چه وظیفه‌ای دارد؟ با همه گفت‌وگوهایی که در این باره وجود دارد، ظاهراً وظیفه اصلی پژوهنده تاریخ آن است که واقعیت گذشته را آن‌گونه که رخ داده است، در اختیار مخاطب قرار دهد و صد البته فهم واقعیت آن‌گونه که بوده، به روش‌ها و شیوه‌هایی نیاز دارد که به راحتی در اختیار هر کس قرار نمی‌گیرد و گونه‌های تاریخ‌نگاری نیز از همین زاویه پدید می‌آید که گاه نقلی و گاه تحلیلی و گاه ترکیبی نام می‌گیرد.

برخی به خطا، تاریخ تحلیلی را آن‌پنداشته‌اند که نویسنده با کنار هم نهادن چند روایت تاریخی و مواد خام، به تحلیل یک واقعه پرداخته، آن را تفسیر کند و بالاتر از آن به نتیجه‌گیری‌هایی برسد که پندآموزی بیشتری داشته باشد؛ غافل از آنکه چنین نگرشی نه تنها تاریخ تحلیلی نیست، بلکه القای اندیشه‌های برآمده از سنت‌ها، باورها و فرهنگ مورخ براندام تاریخ است که بی‌گمان خود انحرافی در مسیر تاریخ‌نگاری تلقی می‌گردد؛ به بیان دیگر، میان تحلیل تاریخ و تاریخ تحلیلی باید جدایی افکند؛ در تحلیل تاریخ، پژوهش‌گر برابر یافته‌های تاریخی آنها می‌پردازد و چنین فردی می‌تواند غیرتاریخی باشد؛ چنان‌که عموماً چنین است. اما در «تاریخ تحلیلی» که گونه‌ای از تاریخ‌نگاری است، فرد با روش‌ها و اصولی تعریف شده، در پی کشف تاریخ است که لزوماً از مورخ برآمدنی است، نه هیچ‌کس دیگر.

مورخ همچون باستان‌شناسی با ظرافت، گرد و غبار از پیکره اشیا می‌زداید تا آن‌گونه که بود خودنمایی کند؛ نه به پندار خویش، نقش و نگارهایی بر آن تصویر کند که هرچند آن را زیبا می‌سازد، اما از واقعیتش دور می‌سازد. مورخ به پرده برداری از پدیده‌های گذشته دست می‌زند و با استفاده از مجموعه داده‌ها و یافته‌ها، به توصیف و گزارش هرچه دقیق‌تر آنها می‌پردازد و این وظیفه به او اجازه می‌دهد تا نشان دهد که

یک نقش آفرین در تاریخ، چه کارهایی کرده، و چه رفتارهایی در حوزه فعالیت جمعی اش داشته است. اما ورود در عرصه اخلاق فرد، مورخ را به تحلیل های ذهنی کشانده که خود ممکن است به تحریف یا تجزیه واقعیت و گاه نادیده انگاشتن بخش هایی که در تضاد با اخلاق است، منجر شود؛ چنان که مجموعه اخلاقیات را همچون اضلاعی از یک تصویر هندسی دانستن، بیشترین افراد را به چنین خبط و خطایی سوق داده است. این گمان که انسان اخلاقی، تمامی جوانب فعالیت خویش را اخلاقی می کند، به پیش داوری ها و کتمان حقایقی تلخ انجامیده یا می انجامد.

در اخلاق، انسان ها بسیط پنداشته می شوند؛ یا خوبند و یا بد. کمتر فردی متوسط الحال یافت می شود. همچنین کمتر انسانی پیدا می شود که در یک ویژگی از کمال و امتیاز برخوردار باشد و در ویژگی دیگر هیچ ورودی نداشته باشد. چنین انسانی در عالم اخلاق پیدا نمی شود؛ در حالی که در صحنه زندگی، بیشتر آدمیان چنین اند و آنگاه که تاریخ از منظر اخلاق به زندگی انسان تاریخی می نگرد، به مطلق نگری مبتلا می شود که به شدت با فهم واقعیت ها در تضاد است. در پهنه حیات انسانی وجود فردی که به شدت عاطفی و در عین حال به همان شدت خسیس باشد، شگفت انگیز نیست و یا شهوت رانی که دست به مال مردم نبرد، یافت شدنی است؛ به بیان دیگر انسان دلسوز لزوماً از مجالس لهو پرهیز نمی کند و فرد خدوم، حتماً از تجاوز به ناموس دیگران گریزان نیست و انسان خشمگین بالضروره ستم روا نمی دارد و.... به همین جهات، باید حوزه تاریخ را از اخلاق جدا ساخت و مورخ را به کشف و ارائه واقعیت کشاند؛ چه آنکه مطلوب او باشد یا نباشد؛ البته مخاطب های گوناگون از داده ای او، بهره های متفاوت خواهند برد و در دانش های خاص خود از آن استفاده می کنند.

۴. تأکید بر این نکته نیز در توصیه های پیشین مبنی بر عدم ورود تاریخ به اخلاق شایسته است که هرچه اخلاقی شمرده می شود، در همه جا اخلاقی نیست؛ به بیان دیگر، گاه رذایل فردی فضایل اجتماعی، و فضیلت های فردی رذیلت جمعی تلقی می شود؛ بنابراین، کشف رذایل یا فضایل خصوصی و فردی انسان های تاریخی، لزوماً به رذیلت یا فضیلت جمعی او اشعار ندارد؛ حرص، ولع، سیری ناپذیری و قدرت طلبی به شدت در عالم اخلاق فردی ناپسند است؛ چنان که زهد، ورع، گریز از قدرت و تجاوزگری مطلوب، اما وجود آن رذایل و نبود این فضایل در زندگی اجتماعی است که تمدن های بشری را سامان داده است.

این سخن به معنای نفی اخلاقیات ارزشمند و به نقد کشیدن آنها نیست، بلکه بیان واقعیتی است که همیشه روی دیگر سکه تمدن های بشری است. اگر روزی جامعه ای پدید آید که در آن هیچ کس به خلاف روی نیاورد و همگان پایبند ارزش ها و اخلاقیات باشند، البته آرزو و آرمانی متعالی است که همیشه جامعه بشری به آن می اندیشیده، اما واقعیت جز این است.

بی تردید قناعت آدمیان به آنچه داشته اند، هرگز آنان را به کوشش و فعالیت نمی کشانده، و دست اندازی به حریم دیگران را نیز مجاز نمی شمرده است و در این صورت، بسیاری از دست آوردهای بشری و اختراعات و اکتشافات رخ نمی نمود و بشر همچنان در وضعیت ابتدایی می زیست. دست آوردهای تمدنی بشر که زاده قدرت طلبی، سیری ناپذیری و تجاوزگری او بود، به مراتب بیش از چیزهایی است که در راستای کمالخواهی و اخلاق دوستی اش وجود یافته است؛ هرچند این سخن خوشایند ما نباشد.

پس پرداختن به اخلاق در تاریخ، در نهایت نشان می دهد که انسانی در گذشته منحرف بوده است، اما این ملاک ارزیابی چه میزان ارزشی است، گفت و گویی دیگر طلب می کند.

۵. آخرین نکته که مهم ترین آن در این مقوله است، چنان که در آغاز نوشتار از قول «ای ایچ کار» نقل شد، فرافکنی و سلب مسئولیت از آدمیان و جامعه سازانی است که شخصیت تاریخی در میان آنها رشد یافته است. پرداختن به اخلاق فردی در تاریخ، از آن رو پسند همگان است که به طور آگاهانه یا ناآگاهانه، خواسته یا ناخواسته به تبرئه جامعه یا جوامعی می انجامد که آن فرد را در خود پرورش داده است.

بی تردید انسان ها برای گریز از مسئولیت یا توجیه کوتاهی خویش، به هر چیزی تمسک می جویند تا خود را تبرئه سازند و چه راهی بهتر از آنکه در تصویر گذشته یا بزرگ نمایی خطاها و خلاف های افراد تاریخی، همه گناهان را به دوش آنان افکنده، خود را سبک سازند؟ اگر برای توجیه حاکمیت فساد و ستم، نتوان فردی را مقصر دانست همگان در معرض اتهام اند و ضروری می نماید که فردی به عنوان ام الفساد و جانی بالفطره معرفی گردد تا دیگران آسوده خاطر سر به بالش استراحت بگذارند!

اگر مورخ بتواند ستم گری خلیفگان و شاهان گذشته را زاده خصلت های فردی و اخلاقیات رذل آنان بگذارد، از دیگران سلب مسئولیت می شود و نشان می دهد که آنان با اینکه در جامعه ای آکنده از ظلم و فساد زیسته اند، اما کاره ای نبوده، نقشی بر عهده نداشته اند و این بزرگ ترین مشکل و افت نگاه اخلاقی به تاریخ است.

در تاریخ، اشخاص بزرگ در واقع تافته ای جدا بافته از جامعه و زمانه خویش نیستند؛ از منظر تاریخ اینان پدیده اند و برآمده از جامعه و این مادر جامعه است که زادن چنین افرادی را متحمل شده، بستر پرورش آنان را فراهم ساخته است و تبعاً یکایک آدمیان جامعه در شکل گیری او و همانند او نقش دارند و او برای دست یافتن به اهداف خود، بر موج زمانه خویش سوار است.

به راستی که این سخن تلخ اما واقعی است؛ جامعه ستم پذیر ستم گر می پرورد و فساد خواه فاسد می سازد و بردگان ارباب پدید آورده، نوکران آقا به وجود می آورند. هرگز در جامعه ای که انسان ها به حق خویش آگاهی دارند و زمانه خویش را می شناسند، کسی نمی تواند بر آنان ستم کند؛ هرچند ممکن است عده ای قربانی گردند.

پس نگاه اخلاقی به تاریخ و ورود به زندگی خصوصی و خلوت آدمیان تاریخ ساز، به گونه ای تیره افرادی است که به صورت خنثی در جامعه زیسته اند و چون بر اریکه قدرت نبوده اند، دست کم نمی خواستند به گناهی متهم گردند و همیشه گناه را بر دوش سردمداران و حاکمان انداخته، خود را موجوداتی اخلاقی جا زده اند؛ در حالی که بیش از گناه حاکمان، این گناه محکومان است که فساد را رواج داده و توجیه می کند. اگر نباشد تملق گوئی و مجیزگوئی درباریان، هرگز حاکمی استبداد نمی کند، و اگر کرنش و فروتنی بزرگان نباشد، هیچ گاه درباریان قدرت نمی یابند، و اگر دست بوسی و به خاک افتادن توده مردم در پیش بزرگان نباشد، آنان نیز بر گرده عامه مردم نمی نشینند و این زنجیره ستم سازی است که از پایین ترین سطوح جامعه که عملاً اکثریت اند، آغاز و به بالاترین سطح که در اقلیت محض اند، خاتمه می یابد، و آن گاه آدمیان به راستی آدمی به شمار می آیند که به وظیفه و مسئولیت خویش اذعان کرده، بار گناه خویش را پذیرفته اند و در پی رفع و رجوع آن برآمده، بی آنکه بخواهند با عنصر تاریخ به فرافکنی کوتاهی خویش بپردازند، به پیراستن خود از آلودگی دست زنند.

در پایان ذکر این نکته لازم است که عدم ورود تاریخ به حوزه اخلاق فردی و خصوصی، به معنای آن نیست که نهادهای اخلاقی جامعه به محک گرفته نشوند؛ ماکس وبر (MaxWeber) به بردگی بدون ارباب در سرمایه داری که کارگران و بدهکاران را در تنگنا می گذارد، اشاره کرده، به درستی استدلال می کند که مورخ باید درباره نهاد، قضاوت اخلاقی کند، نه درباره افرادی که آن را به وجود آورده اند. مورخ درباره شخص فرمانروای خودکام مشرق زمین به داوری نمی نشیند، اما از او انتظار نمی رود که در مقایسه

فی المثل، استبداد شرق و نهادهای آتن در عهد پریکلس، لاقید و بی طرف بماند. مورخ فرد برده دار را مورد قضاوت قرار نمی دهد، ولی این مانع از آن نیست که جامعه برده دار را محکوم کند. امور واقع تاریخ، مستلزم مقداری تفسیر است و تفسیر تاریخی همواره متضمن داوری اخلاقی یا اگر اصطلاح بی طرفانه تری را ترجیح می دهید، ارزش داوری است. (۷)

پی نوشت ها

۱. تاریخ چیست، ای ایچ. کار، ترجمه حسن کامشاد، ص ۱۱۴، انتشارات خوارزمی

۲. همان، ص ۱۱۴

۳. همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۴

۴. تاریخ چیست ص ۱۱۵

۵. همان، ص ۱۱۶ - ۱۱۵

۶. تاریخ چیست؟ ص ۱۱۷.

۷. تاریخ چیست؟ ص ۱۱۷.

منبع:

<http://www.hawzah.net/fa/magazine/magart/3814/4010/26702>